تحلیل نام‌شناسی زگیل در طبّ سنتی ایران

پیام شمس‌الدّینی[الف]، جلال‌الدّین رفیع‌فر[ب]*، ملوک‌السّادات حسینی بهشتی[ج]، نفیسه حسینی‌یکتا[د]

[الف]بنیاد ایران‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
[ب]گروه مردم‌شناسی، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
[ج]گروه پژوهشی اصطلاح‌شناسی و هستان‌شناسی، پژوهشکدهٔ علوم اطلاعات، پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران، تهران، ایران
[د]گروه طبّ ایرانی، دانشکدهٔ پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی ارتش، تهران، ایران

چکیده

سابقه و هدف: در منابع تاریخ پزشکی ایران نام‌های گاه متفاوت و متنوّعی برای نامیدن هر بیماری به‌کار رفته است. از این میان، شناخت نام‌های بومی عارضهٔ ساده‌ای چون زگیل ارزش‌های خاصّ مردم‌شناسانه‌ای در بر دارد. از دیرباز نه‌تنها پزشکان و متخصّصان تاریخ پزشکی بلکه بسیاری از مردم‌شناسان و پژوهندگان فرهنگ‌عامّه و حتّی واژه‌نگاران و فرهنگ‌نویسان نیز متوجّه و متعرّض این تنوّع نام‌گذاری بوده‌اند.

مواد و روش‌ها: در این پژوهش ابتدا با استفاده از روش مروری، کتابخانه‌ای و رجوع به منابع دست اول در زمینهٔ تاریخ پزشکی ایران – اعمّ از متون تاریخ پزشکی، پزشکی سنّتی و پزشکی مردمی – نام‌های متعدّد و متنوّع زگیل گردآوری شد؛ سپس تلاش شد تا این نام‌ها با استفاده از روش‌های مردم‌شناختی و مبانی زبان‌شناسی تاریخی– تطبیقی، رده‌بندی و تحلیل شوند.

یافته‌ها: واژگان مرتبط با زگیل در منابع چندگانهٔ تاریخ پزشکی ایران را می‌توان به شش دستهٔ اصلی و یک دستهٔ فرعی جغرافیایی و دو دستهٔ اصلی و یک دستهٔ فرعی زبانی–گویشی تقسیم کرد. از آنجا که نام‌گذاری هر بیماری گام نخستی در تشخیص آن است، این نام‌ها بیانگر نظام‌های کهن و دیرین در تاریخ پزشکی ایران هستند. بنابراین، با تبیین دلیل تنوّع نام‌گذاری هر بیماری همچون زگیل، می‌توان تا حدودی به تهیهٔ اطلسی تاریخی از خرده‌فرهنگ‌های کهن پزشکی در ایران نزدیک شد.

نتیجه‌گیری: تبیین رده‌بندی واژگان مرتبط با زگیل و نقش آن‌ها در شناخت خرده‌فرهنگ‌های پزشکی از چنان اهمّیّت خاصّی برخوردار است که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین شاخص‌های شناخت قوم‌پزشکی هر ناحیه از ایران دانست. با توجّه به تحوّلات زبانی و دوری یا نزدیکی از واژگان اصیل می‌توان رده‌بندی دیگری را پیشنهاد کرد که خود می‌تواند دیرینگی نظام قوم‌پزشکی هر ناحیهٔ جغرافیایی از ایران را روشن کند.

تاریخ دریافت: خرداد ۱۴۰۰
تاریخ پذیرش: تیر ۱۴۰۰

کلیدواژه‌ها: قوم‌پزشکی، مردم‌شناسی، پزشکی سنّتی، پزشکی مردمی، زگیل

مقدمه:

زگیل برآمدگی کوچک و سفت یا غدّه‌ای گوشتی است که بیشتر روی سطح پوست انگشتان یا دیگر اعضای بدن ظاهر می‌شود، در بیشتر موارد با حسّ درد یا رنج خاصّی همراه نیست، شکل و اندازهٔ آن را با برخی از حبوبات همچون گندم یا برخی از اشیا چون میخ مقایسه کرده‌اند؛ هرچند که گاه زگیل‌هایی بزرگ‌تر یا کشیده‌تر از این‌ها نیز مشاهده شده‌اند(۱).

از لحاظ پزشکی، زگیل در اثر عفونت با نوعی ویروس پاپیلومای انسانی (HPV, Human Papillomavirus) ایجاد می‌شود. عواملی که خطر بروز آن را افزایش می‌دهند، عبارت‌اند از استفاده از حمام‌های عمومی، برخورد مستقیم با فرآورده‌های گوشتی، اگزما و ضعف سیستم ایمنی. عموماً بر این باورند که این ویروس از طریق بخش‌های آسیب‌دیده پوست وارد بدن می‌شود. انواع مختلفی از زگیل وجود دارد؛

* فرد مسئول مکاتبات: jrafifar@ut.ac.ir

مانند زگیل‌های ساده، زگیل کف پا، زگیل‌های فیلی‌فُرم و زگیل‌های تناسلی.

زگیل بسیار شایع است، به‌طوری‌که بیشتر افراد در دوره‌ای از زندگی به این ویروس آلوده می‌شوند. برآورد میزان فعلی شیوع زگیل‌های عمومی زیر ده درصد است. وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی ایران در پژوهشی میزان آلودگی زنان ایرانی زیر ۴۵ سال را حدود ۶ درصد و مشابه با کشورهای همسایه‌ای همچون ترکیه ارزیابی کرده است (۲). زگیل بیشتر در بین گروه‌های سنّی زیر ۳۰ سال دیده می‌شود. در سال‌های پایانی دهۀ ۱۳۷۰ و میانۀ دهۀ ۱۳۸۰ پژوهشگران متعددی به بررسی مسئلۀ شیوع زگیل در بین دانش‌آموزان شهرهایی از استان‌های شمالی ایران همچون رشت در گیلان و بابل و بهشهر در مازندران علاقه نشان داده بودند (۳، ۴، ۵).

از لحاظ تاریخی، زگیل نخستین بار در حدود ۴۰۰ ق.م. در آثار بقراط معرفی و توصیف شده است؛ همچنین در کتابی با عنوان رساله در پزشکی (De Medicina)، نوشتۀ آولوس کورنلیوس کلسوس (Aulus Cornelius Celsus)، دانشنامه‌نویس رومی (ح ۱۰ ق.م–۵۰ م)، که تنها بخشی از اثر به‌جای‌ماندۀ او در زمینۀ پزشکی است، انواع زگیل معرفی شده‌اند.

در تاریخ اساطیری ایرانیان نیز ابتلا به زگیل مخصوص دیوها و اهریمنان بوده و زگیل‌های بزرگ و درشت یکی از شاخص‌های چشمگیر هنگام توصیف دیوها بوده است (۶). برخی از پژوهندگان تاریخ ادبیات نیز دو عارضۀ روییده بر دوش ضحاک، شاه افسانه‌ای را که به‌صورت دو مار توصیف شده بودند، را با اصطلاحاتی همچون «زگیل» یا «سلعه» توصیف کرده‌اند (۷). بنا به ظاهر برخی روایات این عارضه چنان رشد کرده بوده که از آن برای هراساندن مردم استفاده می‌شده است (۸).

زائدۀ زگیل‌مانند روی چهره یا شبیه به نوعی خال گوشتی که از طریق سکّه‌های باقی‌مانده از برخی شاهان اشکانی همچون اُرُد دوم (حکومت: ۵۷ تا ۳۷ ق.م) و فرهاد چهارم (۳۸ تا ۲ ق.م) مشاهده شده، موضوع پژوهش دیگری قرار گرفته است. برخی از پژوهشگران همچون جرالد هارت (J. D. Hart) این خال گوشتی یا زگیل را با بیماری «تریکو اپی‌تلیوما» یکی دانسته‌اند. کتایون فکری‌پور (۱۳۹۶) نمایش این زائده بر چهرۀ شاهان اشکانی در سکّه‌ها را نشانه‌ای از نوعی بیماری پوستی موروثی دانسته که برای بیان اصالت خون و تعلّق به تبار شاهی به‌کار می‌رفته است (۹).

انواع زگیل

تا کنون طیف وسیعی از انواع زگیل شناسایی شده که از نظر شکل و محل بروز آن‌ها و همچنین نوع ویروس پاپیلومای انسانی متفاوت هستند. شاید یکی از دلایل تنوع در نام‌گذاری زگیل همین گوناگونی آن در شکل و مکان ظهور باشد.

در بخش‌های مختلف *القانون فی الطب*، نوشتۀ ابن‌سینا (۳۷۰ تا ۴۲۸ ق) به شکل‌های مختلف زگیل با عباراتی عربی چون «عدسی»، «مِسماری» (شبیه به میخ) و «حِنطیَّه» (شبیه به گندم) اشاره شده است (۱۰). انواع دیگری از زگیل نیز با نام‌هایی چون «طرسیوس» (چرکین)، «قرونا» (دراز و کج) و «منکوس» (بدخیم یا فرورفته در گوشت) در سایر متون تاریخ پزشکی دورۀ اسلامی یافت می‌شوند. نمونه‌های دیگری از توصیف انواع زگیل در پزشکی دورۀ اسلامی را علاوه بر متون پزشکی می‌توان در کتاب‌های لغت‌شناسی همچون *قاموس المحیط*، نوشتۀ ابوطاهر محمدبن‌یعقوب فیروزآبادی (۷۲۹ تا ۸۱۷ ق)، محدّث و لغت‌شناس مشهور ایرانی، سراغ گرفت.

در *قاموس المحیط* که به زبان عربی تألیف شده، «زگیل» با لفظ عربی «ثُؤلول» معرفی شده است. فیروزآبادی در ابتدا آن را به «حَلَمۀُ الثَّدْی» (نوک پستان) تشبیه کرده و در تعریف آن آورده که ثؤلول نوعی تاول «بَثْر» کوچک و گرد و سفت است که به صورت‌های مختلفی همچون «منکوس» (بدخیم)، «مُتَشقّق» (متلاطم)، «ذو شَظایا» (تکه‌تکه)، «مُتَعلّق» (آویخته)، «مِسماری» (میخ‌مانند)، «طویل» (بلند و کشیده)، «مُعفّف» (ضعیف) و «مُنفَتِح» (باز) دیده می‌شود (۱۱).

به‌رغم اختلاف میان لغت‌شناسان عرب بین تلفّظ «ثؤلول» (با همزه، (θo'lūl)) و «ثولول» (با واو، (θūlūl)) که می‌تواند به بحث در باب اصیل (عربی) یا دخیل (غیرعربی) بودن آن

یاری رساند، این واژه در عربی در دو صورت اشتقاقی «ثِئلال» و «تثأْلل» نیز یافت می‌شود. همچنین از انواع مختلف آن چون «ورم قُرون» و «ورم مِسماریّه» نیز یاد شده است (۱).

علاوه بر این، اصطلاح «سِلعِه» و اسم مفعول آن «مَسلوع» نیز در عربی رایج است. در منابع لغت‌شناسی چون *فرهنگ نفیسی*، «سِلعِه» نوعی زگیل بدون درد توصیف شده است؛ همچنین متون پزشکی چون *ذخیرهٔ خوارزمشاهی* آن را در انواعی چون «شهدی» (نرم و رقیق، همچون عسل)، «شحمی» (غلیظ و خشک، همچون پیه)، «عُصّابه» (غلیظ‌تر و خشک‌تر از پیه) و «لحمی» (غلیظ‌ترین و خشک‌ترین نوع، همچون گوشت خشک‌شده) رده‌بندی کرده‌اند (۱).

«عُرجُود» یا «عُرجُدّ» نیز اصصلاح دیگری است که در عربی برای توصیف جوانه‌های نخل و انگور به‌کار می‌رود و برای تقریب بیشتر به ذهن، به آژخ (زگیل) یا هر چیزی که در اولین مراحل رشد گیاه از انگور سر برمی‌زند، تشبیه شده است (۱).

شناسایی و درمان زگیل

علاوه بر روش‌های درمانی کلاسیک که توسط پزشکان تجویز می‌شود، در سالیان اخیر طیف وسیعی از روش‌های درمانیِ مردمی، سنّتی و مکمّل نیز موردبررسی و تجزیه‌وتحلیل قرار گرفته است.

یکی از نخستین روش‌های مردمی درمان زگیل را در *فرخ‌نامهٔ جمالی*، نوشتهٔ ابوبکر مطهربن‌محمد ابوالقاسم ابوسعید جمالی یزدی، دانشنامه‌نویس قرن ششم قمری می‌توان یافت. در این گزارش برای درمان «آزخ»، دارویی آمیخته از آب‌دهان انسان ناشتا با سرگین گنجشک مفید دانسته شده است (۱۲). به‌عنوان نمونه‌ای از درمان‌های امروزی مردمی، بهره‌گیری از روش‌های نامعمول و غیرمتداولی چون استفاده از بدن نوعی حشره در مداوای زگیل نیز مشاهده شده است. برخی از این روش‌ها را در گزارش سپهرفر (۱۳۹۰) از پزشکی مردمی پیرانشهر می‌توان سراغ گرفت که در کنار آن‌ها از «آلی پلینگ» (āli.paling)، نوعی حشره، برای مداوای زگیل نیز استفاده شده است (۱۳).

همچنین به‌عنوان مثالی از درمان‌های گیاهی، جبرئیلی و دیگران (۱۳۸۶) تأثیر درمانی برخی از گیاهان مانند میخک، سیاه‌دانه و برگ بید مجنون را بررسی کرده‌اند و آن را با درمان‌های معمول و متداولی همچون استفاده از ترکیب اسید سالیسیلیک و اسید لاکتیک یا پودوفیلین (Podophiline) مقایسه کرده‌اند (۱۴). کار تحقیق و بررسی داروهای گیاهی معرفی‌شده در متون پزشکی سنتی همچنان ادامه دارد. مطهّری نیک (۱۳۹۴) در یکی از جدیدترین پژوهش‌ها علاوه بر تأیید و تکرار ترکیب پیش‌تر معرفی‌شدهٔ سیاه‌دانه، میخک و برگ بید مجنون، دو داروی دیگر همچون آمیخته‌ای از صمغ مهرگیاه همراه با شیرهٔ گیاه مامیران و استفادهٔ مجزا از عصارهٔ سیر یا صمغ انجیر را معرفی کرده است (۱۵).

قدمی یزدی و دیگران (۱۳۹۵) نیز ضمن توجه به متون پزشکی دورهٔ اسلامی، هم به علل پدیدآمدن زگیل از دید اسباب و علل مطرح‌شده در طب سنتی پرداخته‌اند و هم سوابقی از سه دستهٔ کلی درمان زگیل همچون تدبیر ستّهٔ ضروریه، استعمال دارو و اعمال یداوی را گردآوری کرده‌اند (۱۶). در متون پزشکی دورهٔ اسلامی همچون «*هدایه المتعلمین فی الطب*» و «*الابنیه فی حقایق الادویه*»، بروز زگیل به بلغم لزج منتسب شده و برای درمان آن استفاده از داروهای قی‌آور یا مُسهل و برخی میوه‌ها چون ترنج پیشنهاد شده است (۷، ۱۷).

سابقه و هدف

تنوع تظاهرات ویروس پاپیلومای انسانی و گستردگی ظهور و بروز آن در اعضای مختلف بدن، می‌تواند بستری برای تنوع نام‌گذاری آن را فراهم کرده باشد. از سوی دیگر هر گونه نام‌گذاری، متضمن نوعی جهان‌بینی و شناخت از پدیدهٔ موردمطالعه نیز هست؛ به‌عنوان مثال، در برخی از این نام‌گذاری‌ها ردپایی از تشبیه این عارضه به برخی از اشیا به‌وضوح دیده می‌شود (نک. ادامه). نام‌های بسیار متفاوت و متنوعی که برای نامیدن زگیل به کار رفته، ما را بر این اندیشه وامی‌دارد که شاید با یک عارضه یا بیماری خاص روبه‌رو نیستیم؛ اما سوابق واژه‌شناختی و تعریف‌نگاری‌های پزشکان

مختلف در ادوار تاریخ پزشکی ایران این اندیشه را تأیید نمی‌کند.

طیف گسترده‌ای از پزشکان و متخصصان تاریخ پزشکی تا مردم‌شناسان و پژوهندگان فرهنگ عامه و حتی واژه‌نگاران و فرهنگ‌نویسان همگی به کثرت نام‌هایی برای نامیدن این عارضهٔ ساده و معمولی و ارتباط معنایی میان آن اشاره کرده‌اند. در این صورت چنین به‌نظر می‌رسد که به جای تمرکز بر شناخت تنوع و تکثر اصل ناخوشی با نوعی تکثر و تنوع در جهان‌بینی‌ها و رویکردها و شاید طیفی از خرده‌فرهنگ‌های پزشکی روبه‌رو باشیم.

در ادامه، این پراکندگی نام‌گذاری و گزاره‌های مرتبط با آن را از سه منظر بررسی خواهیم کرد: نخست، واژه‌نگاران، فرهنگ‌نویسان و زبان‌شناسان؛ سپس رویکرد تاریخ پزشکی و متون مرتبط با آن؛ سرانجام داده‌هایی برگرفته از مردم‌شناسی و فرهنگ عامه.

زگیل از منظر زبان‌شناسی و فرهنگ‌نویسی

تنوع واژگانی برای نامیدن زگیل به زبان‌ها و گویش‌های ایرانی اختصاص ندارد و در زبان‌های اروپایی نیز این گوناگونی در نام‌گذاری مشاهده شده است؛ به‌عنوان مثال، از دیرباز در زبان لاتینی زگیل را «وروکا» می‌خواندند؛ در فرانسوی امروزی نیز اصطلاح «ورو» (Verrues) را از آن اقتباس کرده‌اند. همچنین، در کتاب فرهنگ لاروس: اشاره و ریشه‌یابی در فولکلور جهان، از زگیل با لفظ عامیانهٔ «کورن» (corn) یاد شده است (۱۸)؛ در حالی که می‌توان از اصطلاحات علمی دیگری مانند warze، wart و verruce استفاده کرد. گویا نخستین بار دانیل سنرت (Daniel Sennert)، پزشک آلمانی (۱۵۷۲ تا ۱۶۳۷ م)، در سال ۱۶۳۶ از کلمهٔ «وروکا» (verruca) برای توصیف زگیل استفاده کرده است.

در زبان‌های اروپایی همچون آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی و لهستانی از زگیل با اصطلاح «وارت» (Wart/ Wart/ Warzw) یاد می‌شود. در انگلیسی کهن (Old English) این واژه به‌صورت (wearte) بوده است. همهٔ این گونه‌ها به‌صورت لاتینی واژهٔ «وروکا» (verruca) بازمی‌گردند که خود به ریشه‌ای فرضی در زبان هندواروپایی پیشین (Proto-Indo-European) با صورت پیشنهادی -wers* و مشتق‌شده از ریشهٔ -wer* (به معنای بلندی و بالا) بازمی‌گردد. زبان‌های اروپایی مختلفی از ارمنی و ایسلندی کهن تا نروژی و هلندی این اشتقاق را حفظ کرده‌اند (۱۹).

جالب توجه است که علی‌رغم حضور اصطلاح «ثؤلول» به معنی زگیل در زبان عربی، تلفّظ لاتین «وروکا» با اندکی تغییر و تقریباً با همین شکل به متون ادبی و داروشناختی پزشکی دورهٔ اسلامی راه یافته است. در منابعی همچون *مخزن الادویه*، *منتهی الارب* و *اقرب الموارد* «وروکا» به‌صورت مُستعرَب «فَروقَه» و به معنای «پیهِ گرده»، «پیهِ گرده و دل» یا «شَحم الکُلیَتَین» (پیهِ کُلیه) مشاهده می‌شود (۱).

برای پی‌جویی نام‌ها و ریشه‌های مختلف هر واژه، مفهوم یا اصطلاح آن در زبان فارسی، می‌توان به فرهنگ‌های واژگانی چون کتاب *لُغتِ فُرس*، *برهان قاطع*، *فرهنگ نفیسی*، *لغتنامهٔ فارسی دهخدا*، *فرهنگ بزرگ سخن* و *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی* مراجعه کرد.

کتاب *لُغتِ فُرس*، نوشتهٔ اسدی طوسی (تألیف پس از ۴۵۸ ق)، اولین فرهنگ لغت موجود به زبان فارسی است که در اوایل قرن پنجم هجری قمری تألیف شده است. در این کتاب بیماری زگیل تنها به دو صورت «آژخ» و «بالو» ضبط شده است و ضمن تشبیه آن به عدس و توصیف برآمدن آن از بدن مردم، از دورهٔ طولانی درمان آن نیز یاد شده است: «چیزی باشد چون عدس؛ از تن مردم برآید و دیر بماند» (۲۰).

در *برهان قاطع* (تألیف ۱۰۶۲ ق)، نوشتهٔ محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی، از واژگانی چون بالو، تاشِکل، گُنده، گُوگَه و وِردان به‌عنوان معادل زگیل یاد شده است. هرچند در *برهان قاطع* «آژخ» و «ازخ» به‌صورت دو مدخل مجزّا و با تعریفی چنین آمده‌اند: «دانه‌های سخت که از اعضا برمی‌آید و درد نمی‌کند و به عربی ثؤلول گویند» (۲۱)؛ اما محمد مُعین در پاورقی یادآور شده است که «آژخ»، «آزخ»، «اژخ»، «ازخ»، «ژخ»، «زخ» و «زوخ» همه یکی هستند؛ او با استناد به *نوروزنامه* به مشترک‌بودن این بیماری بین انسان و اسب اشاره و اندازهٔ آن را بین گندم و نخود ذکر کرده است.

یکی از مزایای درج شواهد شعری ذیل تعریف هر واژه یا اصطلاح مهجور در فرهنگ‌های واژگانی این است که به پژوهندهٔ امروزی فرصت و توان بررسی، تحلیل و مقایسه می‌دهد؛ برای نمونه، در *برهان قاطع* پس از درج شاهدی از شعر شاکر بخارایی، شاعر قرن چهارم قمری در ماوراءالنهر، می‌توان به این نتیجه رسید که اصطلاحی چون «بالو» گاه برای یادکرد از نوعی گل‌مژه نیز به‌کار می‌رفته است (۲۱، ۲۲).

در ایران معاصر، علی‌اکبر دهخدا (۱۲۵۷ تا ۱۳۳۴ ش)، مؤلف *لغتنامهٔ فارسی*، ذیل مدخل «زگیل» از سابقهٔ جلب توجه به تنوع نام‌های مربوط به زگیل خبر داده است. بنا بر یادداشتی افزوده‌شده به اصل مدخل «زگیل»، پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲ تا ۱۳۶۹ ش)، ادیب و زبان‌شناس معاصر که در زمان نگارش *لغتنامه*، صاحب‌منصب جوانی در خدمت نظام‌وظیفه بوده و مأموریت سرکردگی بر جمعی حدوداً هشتادنفره را داشته، متوجه می‌شود که هریک از افراد زیردست او این عارضه را به نامی خاصّ منطقهٔ جغرافیایی خویش می‌نامد:

«در چند سال پیش دوست جوان من، [پرویز] ناتل خانلری [...] وقتی زگیلی بر دست یکی از افراد می‌بیند و می‌پرسد در پیش شما این را چه گویند؟ چند نفر که در آنجا بوده‌اند هریک نامی دیگر می‌گویند. [...] از مجموع افراد جداجدا می‌پرسد و نتیجه این است: زگیل (در ساوه)؛ سین‌گیل (در جوین، بام صفی‌آباد از توابع سبزوار)؛ سگیل (تیزجان از توابع گلپایگان)؛ سُلَک (؟)؛ آبلهٔ سک (مغیسه و کلاتهٔ میرعلی در سبزوار)؛ بِلوک (؟)؛ توتولَک، توتولَه، (خوانسار)؛ تی‌تی‌لی (گلپایگان)؛ دُژول (باد، نام قریه‌ای [نزدیک] به کاشان) گوجِه (فین، [نزدیک] به کاشان)؛ گوجیله، گوگیله (؟)؛ بریغ، باریغ، بلیغ (گلپایگان)؛ بالیک، بلیک (بهرود، از توابع سبزوار)؛ بَلور، بال، بلیجه (بید، رامشین از اعمال سبزوار)؛ بِلیک (خراسب، از توابع سبزوار)؛ بهلور (مزینان)؛ بالار (داورزن، بین سبزوار و نیشابور)؛ بالور (مزینان)، بَلی، بِلی (هاشمسا، از توابع سبزوار)؛ وِری (وانشان، در گلپایگان)؛ وَرّیک (تویسرکان).» (۱).

پیش از وی، میرزا علی‌اکبر خان نفیسی، مشهور به ناظم الاطباء (۱۲۶۳ ق.– ۱۳۰۳ ش.) در *فرهنگ نفیسی* دست‌کم ده واژهٔ مترادف با زگیل را ضبط کرده و در بیشتر موارد هنگام تعریف این واژگان آن‌ها را با دو اسم فارسی «آژخ» (اژخ) و زگیل و اسم عربی «ثؤلول» مستندسازی کرده است. این کلمات به ترتیب الفبایی عبارت‌اند از «ازخ: دانهٔ سختی که بر بدن آدمی برآید و درد نکند و به تازی ثؤلول گویند»؛ «بالو: ازخ و ثؤلول»؛ «زخ: آزخ و ثؤلول و زخم و جراحت»؛ «زوخ: ثؤلول و گوشت‌پاره‌ای که بر تن آدمی روید»؛ «ژخ (jax): ثؤلول و آژخ و زگیل»؛ «گندمه: اژخ و ثؤلول»؛ «گوگ: دکمهٔ گریبان و ثؤلول»؛ «منگل: دزد و راهزن و میخچه و ثؤلول»؛ «وَذَم (اسم عربی): آزخ و ثؤلول»؛ «وردان (verdan): دانه‌ای سخت که بر اندام آدمی برآید و به تازی ثؤلول گویند» (۲۳).

زگیل در متون تاریخ پزشکی دورهٔ اسلامی

برای بررسی تاریخی گونه‌های مختلف هر عارضه یا بیماری باید به متون تاریخ پزشکی و منابع پزشکی دورهٔ ایرانی–اسلامی مراجعه کرد. بیشتر متون کهن این مکتب پزشکی به زبان عربی نوشته شده‌اند. از میان معدود متن‌هایی که به زبان فارسی بر جای مانده‌اند، می‌توان به *التنویر*، *ذخیرهٔ خوارزمشاهی* و *طب یوسفی* اشاره کرد.

التنویر فی الاصطلاحات الطبیه، نوشتهٔ حسن‌بن‌نوح ابومنصور قمری بخاری، اولین فرهنگنامهٔ پزشکی به زبان فارسی است. قُمری که یکی از مشهورترین پزشکان سامانیان در قرن چهارم هجری قمری بود، در کتاب خود و طیّ ده فصل، بیشتر اصطلاحات پزشکی زمان خویش را ثبت و ضبط کرده است. در باب دوم از این کتاب با عنوان «اندر نام‌های بیماری‌ها که بر روی تن پدید آید» آمده است: «ثولول آزخ بود و دو نوع است یکی تر و نرم بود و دیگر سخت و خشک و این را مسامیر گویند» (۲۴). در این گزارهٔ مختصر علاوه بر تقسیم بیماری به دو گروه با تشبیه آن به میخ («مسامیر»؛ جمع «مسمار») روبه‌رو هستیم.

سید اسماعیل جرجانی (۴۳۴ تا ۵۳۱ ق)، پزشک ایرانی قرن ششم، که برخی از آثار پزشکی خود را گذشته از عربی، زبان علمی روزگار، به زبان فارسی نیز می‌نوشت، چندین بار به تفاوت نام‌گذاری میان نام رسمی (عربی) «زگیل» با «گندمه»،

نام بومی آن در زبان مردم گرگان اشاره کرده است: «به شهر من ثؤلول را گندمه گویند»؛ «گندمه که به تازی ثؤلول گویند، ...»؛ «گندمه را که به تازی ثولول گویند، ...» (۲۵).

در اوایل قرن دهم، حکیم یوسف هروی، معروف به مولانا یوسفی، در *طب یوسفی* یا *جامع الفوائد* (تألیف در ۹۱۷ ق) پس از بیان شیوهٔ درمان زگیل در قالب یک رباعی، چنین آورده است: «ثؤلول یعنی زَخ». از این رو به‌نظر می‌رسد در قرن دهم قمری، اصطلاح «زَخ» همچنان در میان مردم هرات رایج و معنادار بوده است (۲۶).

یکی از آخرین کوشش‌های مشترک میان تاریخ پزشکی و مردم‌شناسی را در کتاب *زیبایی در گزند، پژوهشی در بیماری‌های پوستی در طب مردمی در ایران* (از دیدگاه مردم‌شناسی) می‌یابیم. در این تألیف، بخشی به «واژگان بیماری‌ها و مشکلات پوستی» (lexique des maladies et problèmes de peau) اختصاص یافته و در آن واژه‌هایی چون آژخ (اژخ)، بالوک (پالوک)، گوک، ثالول [همان ثؤلول] و زگیل گردآوری و تعریف شده‌اند (۲۷).

زگیل در منابع مردم‌شناسی و فرهنگ عامه

توجه به فرهنگ مردم به‌مثابهٔ گنجینه‌ای از باورها و رفتارها و ضرورت گردآوری و مستندسازی آن از اوایل قرن حاضر با تلاش‌های فردی کسانی چون صادق هدایت (۱۲۸۱ تا ۱۳۳۰)، محمدعلی جمال‌زاده (۱۲۷۰ تا ۱۳۷۶)، سید ابوالقاسم انجوی شیرازی (۱۳۰۰ تا ۱۳۷۲) و حسین کوهی کرمانی (۱۲۷۶ تا ۱۳۳۸) آغاز شد و به‌صورت تلاش‌هایی جمعی و سازمان‌یافته در نهادهایی چون فرهنگستان زبان (اول)، بنگاه مردم‌شناسی، ادارهٔ فرهنگ عامه و مرکز مردم‌شناسی تداوم یافت (۲۸).

پژوهش‌هایی مانند آثار صفی‌نژاد (۱۳۴۵)، شکورزاده (۱۳۴۶) و پاینده (۱۳۵۵) نخستین مطالعات فردی سازمان‌یافته در گردآوری همه‌جانبهٔ ابعاد مختلف فرهنگ مردم نواحی مختلف ایران هستند. جواد صفی‌نژاد (۱۳۴۵) تمامی باورها و رفتارهای پزشکی، بهداشتی و درمانی مردم روستای طالب‌آباد را با عبارت «اعتقادات پزشکی» توصیف کرده است. نکتهٔ جالب این است که او مراسم و آیین‌هایی مثل آداب زایمان و رفتارهای پس از آن را جداگانه بررسی کرده است (۲۹).

شکورزاده (۱۳۴۶) بدون اختصاص‌دادن عنوان یا سرفصل خاصی برای باورهای پزشکی و بهداشتی مردم خراسان، مطالب این دانش را در سرفصل‌های مختلفی چون «آبستنی و زایمان» (ص ۹۳ تا ۱۳۰) گردآوری کرده است؛ اما از پزشکی مردمی با اصطلاح «طب عوام در خراسان» (ص ۹۹) یاد کرده است. مقدمه‌ای که او در ابتدای این بخش آورده به‌خوبی دیدگاه‌های رایج دربارهٔ پزشکی مردمی در اواسط دههٔ ۱۳۴۰ را بیان کرده است (۳۰).

پاینده (۱۳۵۵) بخش دوم از کتاب خود را به‌عنوان «بیماری و درمان» اختصاص داده (صص ۲۳۲-۲۶۴) و در آن علاوه بر گردآوری باورها و رفتارهای بهداشتی و درمانی گیلان، نظام پزشکی خاص مردم آن سرزمین را با اصطلاح خاص «گیله‌تجربه - درمان محلی» به پژوهندگان معرفی کرده است (۳۱).

تدوین کتاب‌های مرجع و جامع دربارهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی همچون فرهنگ تطبیقی-موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو به کوشش محمد حسن‌دوست (۱۳۸۹، ۲ ج) و اختصاص سرفصل‌های مختلفی همچون نام‌های بومی بخش‌های مختلفی از بدن انسان، گیاهان، حیوانات، ابزارها و مطالب متنوعی چون رنگ‌ها و اعداد زمینه را برای پژوهش‌های تطبیقی-تحلیلی همچون پژوهش پیش‌رو فراهم می‌کنند. حسن‌دوست در بخشی از فرهنگ تطبیقی-موضوعی زبان‌ها... بیش از بیست اصطلاح معادل با زگیل را از گویش‌های ایرانی همچون استهبانی، انارکی، کُردی، گزی، لارستانی، لری، مازندرانی و مونجنی گرد آورده است (۳۲). داده‌های این مجموعه از اصطلاحات مرتبط با زگیل را می‌توان به سه خانوادهٔ اصلی زبانی «بالوکه» (در گویش‌های افتری، خراسانی و کردی) «گوجه» (در شاخهٔ شمال شرقی از گویش‌های مرکزی ایران همچون ابوزیدآبادی، ابیانه‌ای و قُهرودی) و «زگیل» (در گویش‌های ابراهیم‌آبادی و سگزآبادی) دسته‌بندی کرد.

انتشار چند پژوهش جامع‌نگر از ابتدای دههٔ ۱۳۹۰ نویدبخش گردآمدن ادبیات پژوهشی غنی و عمیقی بود:

«ویژه‌نامهٔ طب سنتی» در پیام بهارستان (۱۳۹۰؛ به سردبیری فرید قاسملو) که به بازنشر بخش باورها و رفتارهای پزشکی از گزارش‌های مردم‌شناسی پژوهشکدهٔ مردم‌شناسی میراث فرهنگی اختصاص داشت (۳۳)، هم‌زمان شد با انتشار پژوهش جانب‌اللهی (۱۳۹۰) با عنوان *پزشکی سنتی و عامیانهٔ مردم ایران، با نگاه مردم‌شناختی* (۳۴). همچنین آغاز انتشار *دانشنامهٔ فرهنگ مردم ایران* (جلد اول، ۱۳۹۱) در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی و تداوم مرتب انتشار دیگر مجلدات آن (جلد ششم، ۱۳۹۸) فرصت جمع‌بندی و نگاه کلان‌نگرانه‌ای را در اختیار پژوهندگان این حوزه قرار داده است (۳۵).

با چنین زمینهٔ مناسبی، پیکرهٔ نسبتاً جامعی از اصطلاحات بومی و مردمی در بیشتر حوزه‌ها و از جمله اصطلاحات پزشکی پیش‌روی پژوهندگان خواهد بود. پیش از این یادآور شدیم که مشاهدات پرویز ناتل خانلری در اوایل دههٔ ۱۳۳۰ به‌سادگی به ثبت و ضبط نزدیک به ۳۰ اصطلاح در نام‌گذاری زگیل انجامید. زهرا نصراللهی (۱۳۹۵) نیز در یکی از آخرین پژوهش‌ها این نکته را متذکّر شده که در فرهنگ مردم ایران با تغییر در حوزهٔ جغرافیایی و مردم‌شناختی متوجّه تنوع در نام‌گذاری زگیل می‌شویم:

«این بیماری با نام‌های بسیار متنوعی خوانده می‌شود و نام آن از شهری به شهر دیگر متفاوت است؛ برای نمونه، به آن در گویش گیلکی: کولَه‌میسک (پاینده، ۲۴۰)؛ در تالشی: کولیه‌چم (بخشی‌زاده، ۳۰۵)؛ در بلوچی: مُلک (ناصری، ۶۸)؛ در لری: کار / گار (سجادپور، ۳؛ آذرلی، ۳۰۷)؛ در سمنانی: واریه (عندلیب، ۱۰۱)؛ در دامغانی: والو (ربیع‌زاده، ۹۰)؛ در شیرازی: گوک (همایونی، ۳۳۲؛ آذرلی، ۳۲۸) و در کردی و خراسانی: بالوک (ایازی، ۳۷۸؛ شکورزاده، ۲۰۲) می‌گویند.» (۶).

مواد و روش‌ها:

پیش از این یاد شد که با مراجعه به منابعی همچون تحقیقات و مطالعات مردم‌شناختی، گزارش‌های دست‌اول مردم‌نگاری و متون تاریخ پزشکی مانند *پزشکی سنتی و عامیانهٔ مردم ایران با نگاه مردم‌شناختی*، *پیام بهارستان* (۱۳۹۰؛ به سردبیری فرید قاسملو) و *دانشنامهٔ فرهنگ مردم ایران* (۶، ۳۳، ۳۴)، پیکره‌ای زبانی برای واژگان مرتبط با مفهوم زگیل گردآوری شد. در این جست‌وجو لغاتی مانند «زگیل»، «ثؤلول» و «بالو» و معانی مختلف یا معادل‌های بومی آن‌ها گردآوری و ثبت شدند؛ سپس تمامی ارجاعات (cross refrences) ذیل این واژگان در فرهنگ‌های واژگانی زبان فارسی و عربی مانند *لغتنامهٔ فارسیِ دهخدا* (۱)، *قاموس المحیطِ* فیروزآبادی (۱۱)، *برهان قاطعِ* خلف تبریزی (۲۲)، *فرهنگ نفیسیِ* ناظم الاطباء (۲۳) و دو کتاب حسن‌دوست (۲۲، ۲۳) بررسی و ثبت شدند. برای شناسایی و تفکیک هرچه بهتر پدیده‌های متناظر با هر واژه یا اصطلاح بومی، از منابع تاریخ پزشکی مانند *التنویر* (۷)، *قانون* (۱۰)، *ذخیرهٔ خوارزمشاهی* (۲۵) و *طب یوسفی* (۲۶) نیز استفاده شد. روش‌های پژوهش در مردم‌شناسی و مبانی زبان‌شناسی تاریخی- تطبیقی، به ما یاری می‌رسانند تا این اسامی را رده‌بندی و تحلیل کنیم.

در زبان‌شناسی تاریخی عوامل و زمینه‌های تغییر زبان اعم از عوامل ایجادکننده یا محدودکنندهٔ آن تغییر، بررسی می‌شوند. درواقع آگاهی از تفاوت میان گونه‌های مختلف یا تاریخی هر واژه یا اندیشه در هر زبان به طرح پرسش‌هایی در مورد تغییر واژگان منجر می‌شود. تک‌تک اجزای زبان و از جمله تلفّظ واژگان در زیر سیطرهٔ نظام‌مند تغییر زبان قرار دارند. مؤلفه‌هایی همچون عوامل فیزیولوژیک، قیاس، ریشه‌شناسی‌های عامیانه و عوامل جامعه‌شناختی را از جمله عوامل تغییر زبان برشمرده‌اند (۳۶). برخی از پژوهندگان به‌منظور کاوش در پیشینهٔ زبان‌شناسی تاریخی زبان فارسی، ضمن گردآوری واژه‌ها و اصطلاحات بومی یا مختص به گویش‌های خاص به سراغ بررسی متون فارسی پزشکی نیز رفته‌اند. از این منظر چنین متن‌هایی به‌سبب اشتمال بر نام‌های بومی گیاهان، داروها و بیماری‌ها ارزش زبانی و مردم‌شناختی ویژه‌ای دارند (۳۷).

در حوزهٔ موردنظر ما، شناخت تغییرات آوایی همراه با بهره‌وری از روش‌های بازسازی زبانی موجب تشخیص واژگانی دارای منشأ واحد می‌شود. این واژگان چنان شباهت‌های نظام‌مند آوایی و معنایی دارند که می‌توانیم آن‌ها را «هم‌ریشه» بدانیم و پس از اثبات هم‌ریشه‌بودن می‌توان برای

بازسازی منشأ واحد آن‌ها تلاش کرد (۳۶). راهبردهایی چون «حکم اکثریت» و «توجیه‌پذیری آوایی» از جمله روش‌های بازسازی واژگان هم‌ریشه و یافتن ریشه‌های فرضی هستند که در سال ۱۷۸۶ سِر ویلیام جونز (William Jones)، قاضی بریتانیایی ساکن هند (۱۷۴۶ تا ۱۷۹۴ م)، را به کشف رابطهٔ میان سانسکریت، لاتین، ژرمنی و سرانجام پیشنهاد زبانی فرضی به نام هندواروپایی نخستین (Proto-Indo-European) موفق کرد (۳۸).

ناتل خانلری در *دستور تاریخی زبان فارسی* بخشی از این دگرگونی‌های نظام‌مند درون زبان فارسی را در قالب دگرگونی‌های واکه‌ها و همخوان‌ها و فرایندهایی همچون تبدیل، ادغام، قلب و حذف توضیح داده است (۳۹). از این منظر برخی از دگرگونی‌های آوایی مانند ارتباط میان «بالوک» و «بالیغ» با توصیف دگرگونی واژه‌ای مانند تبدیل واکه‌ای در تغییر «هنوز» به «هنیز» توجیه می‌شود. حذف واکهٔ (Vowel) نخستین، یا همان فرایندی که دو صورت «افسانه» و «فَسانه» را پدید آورده، در تولید دو صورت «آژخ» و «ژخ» نیز مشاهده می‌شود. همچنین تبدیل واکهٔ پایانی، مانند تغییر «بالوکه» به «بالوکا» در تبدیل‌هایی همچون تغییر «پاشنه» به «پاشنا» در زبان فارسی سابقه داشته است (۳۹).

در زمینهٔ تبدیل همخوان‌ها (consonants) نیز ذکر چند مثال کافی است: مشابه با تغییر «برزگر» به «ورزگر»، همخوان نخستین «بالوک» نیز به «والوک» تغییر کرده است؛ همچنین است تغییر «بالوک» به «پالوک» که سابقهٔ آن را در تغییر «بدرود» به «پدرود» می‌توان سراغ گرفت و سرانجام نمونه‌ای از تغییر همخوان پایانی «چرخ» به «چرغ» را می‌توان در تغییر «آژخ» به «آزغ» دید (۳۹).

چنانکه پیش از این نیز یاد شد مبنای اصلی برخی از این نام‌گذاری‌ها براساس شباهت به برخی از اشیا مانند بعضی از حبوبات همچون عدس، گندم، لوبیا، ماش و نخود یا بعضی از میوه‌ها مانند آلبالو، ترنج و توت و برخی از اشیا همچون «آبله»، «ستاره» و «میخ» در فارسی («مسمار» و صورت جمع آن «مسامیر» در عربی) نیز بوده است. مردم خوانسار به زگیل «میخ شیطان» و مردم یزد به آن «میخ گوشتی» می‌گویند (۶)؛ برای نمونه، «توته» که در *برهان قاطع* به‌صورت زگیلی سرخ و سیاه و روییده بر پلک توصیف شده (*برهان قاطع*، ذیل «توته») (۲۱)، به میوهٔ درخت توت شباهت دارد؛ جزء دوم واژهٔ آلبالو (در اصل: آلوبالو) از راه تشبیه این میوه به نوع خاصی از زگیل تولید شده است (۲۲). همچنین در شعری از عثمان مختار غزنوی، شاعر، حکیم و طبیب نیمهٔ اول قرن ششم، که در *برهان قاطع* نقل شده (۲۱)، صورت پر از زگیل انسانی به میوهٔ درخت ترنج تشبیه شده است (۲۱، ۲۲).

نمونهٔ دیگری از نام‌گذاری براساس شباهت را در کاربرد اصطلاح منحصربه‌فرد «مُلک» (mulk) برای زگیل در گویش‌های ناحیهٔ سیستان و گروه گویش‌های بلوچی می‌توان یافت؛ به‌عنوان مثال، در ایرانشهر و حوزهٔ رواج گویش «لاشاری»، در جنوب آنجا، این واژه به‌صورت «مُکَک» (mokak) نیز تلفّظ می‌شود (۶). «مُلک» یا «ماش سیاه» در اصل دانه‌ای شبیه به لوبیا یا ماش است و البته اندکی بزرگ‌تر از ماش و وجه تسمیهٔ زگیل به آن از روی شباهت نوع خاصی از زگیل بوده است. در منابع واژه‌شناختی زبان فارسی این اصطلاح را به ریشهٔ هندی (mudgá-) نام نوعی ماش (=Phaseolus mungo) مرتبط دانسته‌اند و کاربردهای نادری از آن در شعر فارسی را گرد آورده‌اند (۲۲). از آنجا که چنین نام‌گذاری‌هایی ما را به ساخت‌های آوایی یا واژگانی کهن‌تری رهنمون نمی‌شوند و ارزش تاریخی کمتری دارند، هنگام بررسی‌های زبانی در مرتبهٔ دوم قرار می‌گیرند.

یافته‌ها و بحث:

از آنجا که نام‌گذاری هر بیماری گام نخست در تشخیص آن است، نام‌های مرتبط با زگیل، بیانگر نظام‌های کهن و دیرینه در تاریخ پزشکی ایران هستند. از این‌رو، انتخاب هر نام یا اصطلاح برای پدیده یا مفهوم خاص با جهان‌بینی ویژه‌ای متناظر است؛ بنابراین، اگر تنوع نام‌گذاری برای یک بیماری ساده همچون زگیل تبیین شود، می‌توان تا حدودی اطلسی تاریخی از خرده‌فرهنگ‌های کهن پزشکی ایران را براساس شناخت بیماری‌ها تهیه کرد.

دسته‌بندی آوایی واژگان زگیل

اصطلاحات بومی زگیل در زبان فارسی (و سایر گویش‌های امروزی مردم ایران) را براساس شباهت‌های واژگانی و بررسی‌های زبان‌شناسی تاریخی- تطبیقی می‌توان به دو دستهٔ اصلی (خانوادهٔ نام‌های ایرانی با پنج گروه فرعی و خانوادهٔ نام‌های غیرایرانی با دو گروه فرعی) و یک مجموعه از اصطلاحات پراکنده که با دو دستهٔ اصلی هیچ هم‌خوانی ندارند، رده‌بندی کرد.

۱. دستهٔ اول به خانوادهٔ نام‌هایی با ریشه‌های ایرانی اختصاص دارد و خود به پنج گروه تقسیم می‌شود:

الف. نخست، گروه آوایی «آژخ»: صورت کهنی که ابتدا در فرهنگ‌ها و منابع ادبی یافت شده و با گونه‌های گفتاری مختلفی همچون آژخ، آزخ، آزغ، ازغ، ازخ، اژخ، ژخ و زخ ثبت و ضبط شده است. از لحاظ زبان‌شناسی تطبیقی آزغ، آزوغ، ازغ، ازک و ازگ به معنای گره چوب، جوانه یا شاخهٔ گیاه با ریشه‌های هندواروپایی OZDOS*، HOSGOS* و OZGO* ارتباط دارد؛ همچنین در زبان پهلوی به‌صورت ASG بوده و در زبان‌هایی چون آلمانی کهن، ایرلندی کهن و ولزی کاربرد داشته است (۱۹، ۲۲).

ب. گروه دوم، گروه آوایی «بالوکه»: گسترده‌ترین صورت آوایی که به گونه‌های بال، بالو، والو، واریه، بلوک، بالیک، بلیک، بریغ، باریغ، بلیغ، بلیجه، بهلور، بلور، بالار، بَلی، بِلی، وری، وریک، پالو، باکوله (حاصل فرایند قلب آوایی)، واژو (شاید تصحیف در ضبط و نسخه‌برداری) و «اُرو» در فرهنگ مردم نواحی گوناگون ثبت و مستندنگاری شده است (۴۰). صورت فرضی «بالو» در ایرانی باستان vardūka* و به معنای هر چیز برآمده، متورّم و اصطلاحاً «ورقلمبیده» از روی زمین یا پوست بوده است. پژوهندگان این واژه را برگرفته از ریشهٔ هندواروپایی uer-d*- (یا دیگر ریشهٔ هندواروپایی uerdh*-) و به معنای رشدکردن، بالیدن، بزرگ‌شدن دانسته‌اند یا به اشتقاق «بالو» از ریشهٔ bhel*- به معنای بادکردن، ورم‌کردن و آماسیدن اشاره کرده‌اند (۲۲). این واژه با دو اصطلاح اروپایی رایجWart و Verruca هم‌ریشه و مرتبط است.

ج. گروه سوم، گروه آوایی «گوجه»: در این گروه با اصطلاحات زیر روبه‌رو هستیم: گوجه، گوجیله، گوگیله، گوگ، گوک، کوک و...؛ از پیشینهٔ کاربرد این اصطلاح در متون واژه‌شناختی چون *فرهنگ نفیسی* نیز پیش از این یاد کردیم: «گوگ: دکمهٔ گریبان و ثؤلول» (۲۳). تلفظ‌های دیگری از «گوک» به‌صورت (gokk) در سیستانی و به‌صورت (gowk) در گویش تربت حیدریه نیز ثبت و ضبط شده است (۲۲). حسن‌دوست با قید تردید «گوجه» و گونه‌هایی چون «گورجه» (gurĵa) و «گوبجه» (gobĵa) را مأخوذ از ترکی دانسته است (۲۲).

د. گروه چهارم گروه آوایی «توته»: گونه‌هایی که همگی از ریشهٔ «توته» اشتقاق یافته‌اند همچون: توتولک، توتولو، توتوله و تی‌تی‌لی؛ پیش از این یاد شد که اصطلاح «توته» شاید از روی شباهت زگیل به میوهٔ توت ابداع شده باشد؛ وجه اشتقاق آن را با ریشهٔ (tav-) به معنای آماسیدن و ورم‌کردن مرتبط دانسته‌اند (۲۲).

ه. گروه پنجم، گروه نام‌های متنوع گیلانی: در حوزهٔ جغرافیایی گیلان با چند اصطلاح «چوبه‌لیسک» (čubæ.lisak)، «کولَه‌میسک» و «کولیه‌چم» روبه‌رو هستیم؛ ظاهراً «کولَه میسک» به‌طور عام‌تر و فراگیرتری در گیلان رواج داشته است (۶)، (۳۱) و (۴۱) و اصطلاح «کولیه چم» خاص ناحیهٔ تالش بوده است (۶). در بیشتر این اصطلاحات، بخش اول «کوله» به معنای پلک یا پلک چشم است (۲۲).

۲. دستهٔ دوم به خانوادهٔ نام‌هایی با ریشه‌های غیرایرانی اختصاص دارد و خود به دو گروه تقسیم می‌شود: نخست، گروه آوایی «ثؤلول»، با توجه به اختلاف منابع در ضبط دقیق بین «ثؤلول» (θo'lūl) و «ثولول» (θūlūl) به‌نظر می‌رسد شیوهٔ تولید و ساختار آوایی برخی از اعضای گروه آوایی «توته» همچون توتولک، توتوله و توته تحت تأثیر «ثولول» باشد؛ دوم، خانوادهٔ آوایی «زگیل»، فراگیرترین گونهٔ رسمی و امروزی موجود که علاوه بر زگیل به صورت‌های دیگری نیز مشاهده شده است؛ علی‌رغم رواج این اصطلاح در برخی از نواحی

افغانستان، زگیل که رایج‌ترین اصطلاح امروزی برای نامیدن این عارضه است، ظاهراً از اصطلاح ترکی sigil (siyil و sogol) اقتباس شده است (۲۲) و خود به گونه‌های مختلفی همچون زیگیل، سیگیل، سین‌گیل، سگیل و سگل تلفّظ می‌شود.

مجموعه‌ای از اصطلاحات پراکندهٔ دیگر که با دو دستهٔ اصلی هیچ هم‌خوانی ندارند، به‌دلیل تعداد اندک، نمونه‌های گفتاری دستهٔ پرتعداد و بررسی‌پذیری در اختیار ما نمی‌گذارند و باید به‌صورت مجزا و در بستر فرهنگی و زبانی خاص ناحیهٔ جغرافیایی خویش ارزیابی شوند. اصطلاحاتی همچون «زرک» (و گونهٔ آوایی دیگرش «زلق»)، «سلعه» (مأخوذ از عربی) و تلفّظ احتمالاً بومی‌شده‌اش «سُلَک»؛ «گار» (یا «کار»)؛ «گُنده»، «گندمه» و «مُلک» (یا گونهٔ دیگر ضبط‌شده در سیستان «مهک») و «وردان».

جدول۱. رده‌بندی نام‌های گوناگون زگیل براساس شباهت‌های گویشی

رده‌بندی	گروه زبانی	نمونه‌های گویشی
اصطلاحات ایرانی	آژخ	آزغ، ازخ، زوخ، ...
	بالوکه	بالو، بلیک، اُرو، ...
	توته	توتولک، توتوله، تی‌تی‌لی، ...
	گوجه	گوجیله، گوک، کوک، ...
	اصطلاحات گیلانی	چوبه‌لیسک، ...
اصطلاحات غیرایرانی	عربی	ثؤلول، ...
	ترکی	زگیل، سین‌گیل، زیگیل
اصطلاحات پراکنده	زَرَک، سِلعِه، گار، گندمه، مُلک، وردان	

در خصوص اصطلاح بسیار خاص و نادر «گار» (یا «کار») که در لرستان رواج دارد (۶، ۳۳، ۴۲)، چنین حدس زده‌اند که شاید واژهٔ «گار» با ریشهٔ (gart–) به معنای پیچیدن، چرخیدن و تاب‌خوردن ارتباط داشته باشد (۲۲).

بنا به ضبط *برهان قاطع* اصطلاح «گُنده» با معنای متداول بزرگ و درشت برای نامیدن زگیل نیز به‌کار می‌رفته است (۲۱). در زبان‌شناسی تاریخی- تطبیقی این اصطلاح را با واژهٔ «غوندارَی» (γundārai) در پشتو، یکی از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی دستهٔ شرقی، به معنای غدّه، برآمدگی و ورم مرتبط دانسته‌اند (۲۲).

اصطلاح کهن «گندمه» (Gandomœ) که تنها از طریق یادکرد سید اسماعیل جرجانی در *ذخیرهٔ خوارزمشاهی* به ما رسیده و به نام بومی آن در زبان مردم گرگان اشاره می‌کند (۲۵)، همچنان در برخی از گویش‌های محلی شرق مازندران باقی مانده است. امروزه برای نامیدن زگیل در گویش مازندرانی (طبری) از صورت «گندمک» (Gandomak) و در گویش مردم حوالی بندر گز از همان صورت کهن «گندمه» استفاده می‌شود (۳۲). گفتنی است که گُرگانیْ امروزه گویشی مرده به شمار می‌آید (۲۲) و اصطلاح «چیوان» (čivān)، که با «چیبان» (čibān) در گویش رایج کنونی اردبیل و محتملاً با «سیوک» (sivak) در سپیدان فارس مرتبط است (۳۳)، در بیشتر نواحی استان گلستان جایگزین اصطلاح کهن «گندمه» شده است.

همچنین شباهت ظاهری نام «وردان» با نام دو تن از شاهان اشکانی، وردان اول (حکومت: ۳۹–۴۸ م)، پسر اردوان و وردان دوم (حکومت: ۵۵ تا ۵۸ م)، پسر بلاش که تصادفاً بر سکه‌های بازمانده از هر دو، نقشی از زگیل روی گیج‌گاه‌شان مشاهده می‌شود، یکی از موارد پژوهش‌های بیشتر بعدی خواهد بود (۹).

پراکندگی جغرافیایی واژگان

گفتیم که پژوهشگرانی چون دهخدا، ناتل خانلری، رواقی (۱۳۸۲)، حسن‌دوست (۱۳۸۹) و نصراللهی (۱۳۹۵) در آثار

خود به ارتباط میان پراکندگی جغرافیایی با تنوع نام‌های زگیل توجه کرده‌اند. این تنوع گاه در مناطق بسیار کوچک و نزدیک به هم همچون گلپایگان و خوانسار (با تنها ۲۵ کیلومتر فاصله) مایهٔ شگفتی پژوهنده می‌شود. در گلپایگان رواج اصطلاحاتی چون «بریغ»، «باریغ»، «بلیغ» (هر سه از گونه‌های گفتاری «بالوک») و «تی‌تی‌لی»، «توتولَک»، «توتولَه» (هر سه از گونه‌های گفتاری «ثولول») در کنار هم مشاهده شده‌اند. در دو بخش «تیزجان» و «وانشان» از توابع گلپایگان نیز به ترتیب دو اصطلاح «سگیل» (زگیل) و «وِری» گویشورانی دارند (۱).

مشابه این نکته را در رواج هم‌زمان «دُژول» در قریهٔ «باد» و «گوجِه» در فین –هر دو از توابع کاشان– نیز می‌توان سراغ گرفت. «دُژول» که به‌صورت «دُشپیل» در *برهان قاطع* نیز ثبت و ضبط شده (*برهان قاطع*، ذیل همین مدخل) (۲۱)، در گویش‌های یزدی و نایینی هم کاربرد دارد و ظاهراً برگرفته از دو بخش (duš–) و (pil) به معنای غدّه یا گره میان گوشت است (۲۲).

کاربرد فراگیر «بالوک» و گونه‌های مختلف آن در خراسان امروزی و رواج تاریخی اطلاق «ازغ» و گونه‌های مختلف آن در خراسان بزرگ، نقطهٔ عزیمت ما در این بخش از پژوهش پیش‌رو خواهد بود (۴۳). پیش از این یاد کردیم که کهن‌ترین گزارش‌های تاریخی– جغرافیایی از رواج «آزخ» به جای زگیل را در میان مردم بخارا از خلال *التنویر* ...، نوشتهٔ قمری بخاری در دست داریم که از آن به جای معادلی برای ثولول (معادل عربی و رسمی زگیل) یاد کرده است. از این گونه بیشترین شواهد ادبی و شعری در فرهنگ‌های لغت فارسی بر جای مانده است و دامنهٔ رواج آن را براساس مکان زندگی شاعران و نویسندگان این شواهد می‌توان تعیین کرد؛ به‌عنوان‌مثال، حضور «آزخ» در شعر شاعرانی چون کسایی مَروزی (اواخر قرن چهارم ه.ق) شاهدی است بر رواج این اصطلاح در ناحیهٔ مرو:

از راستی تو خشم خوری دانم
بر بامِ چشم سخت بُوَد آزخ

در این بیت علاوه بر استفادهٔ زبانی و جغرافیایی، می‌توان به شناسایی یکی از انواع زگیل (زگیل چشمی) نیز دست یافت یا این‌گونه تعبیر کرد که احتمالاً لفظ «آزخ» نیز همچون «بالو» برای نوعی گل‌مژه یا زگیل چشمی به‌کار می‌رفته است (۱).

تداوم رواج «آزخ» به‌صورت «زخ» را نیز در میان مردم هرات و تا زمان تألیف طبّ یوسفی نوشتهٔ یوسفی هروی یادآور شدیم. همچنین باید بار دیگر به پیوند میان تمامی گونه‌هایی چون «آزخ»، «اژخ»، «ازغ»، «ازخ»، «ژخ»، «زخ» و «زوخ» با «آژخ» اشاره کنیم (۲۱).

امروزه «آزخ» به‌صورت (zəxa) در پشتو، به‌صورت (zăka) در مونجنی، یکی از گویش‌های گروه «یدغه و مونجانی»، رایج در شمال شرقی افغانستان، به‌صورت (**xazō**) در یَغنابی، شمالی‌ترین زبان ایرانی شرقی، رایج در درهٔ یغناب، یکی از دره‌های رود زرافشان و به‌صورت (zoš) در سَریکُلی (سرغولی)، شرقی‌ترین زبان زندهٔ ایرانی، رایج در «سرغول»، شرقی‌ترین ارتفاعات پامیر و سرحد چین همچنان کاربرد دارد (۲۲). شهر هرات (امروزه در افغانستان) و مرو (امروزه در ترکمنستان) غربی‌ترین نواحی رواج این گونه هستند.

استان خراسان یکی از گسترده‌ترین اقلیم‌ها از لحاظ تنوع در نام‌گذاری زگیل است. در این اقلیم گذشته از رواج اصطلاح «آبلهٔ سک» در ناحیهٔ مغیسه و کلاتهٔ میرعلی در حوالی سبزوار و «سین‌گیل» در جوین، بام صفی‌آباد از توابع سبزوار، همچنان طیف بسیار متنوعی از واژگان هم‌ریشه با «بالوک» در آنجا رواج دارد: «بالار» در داورزن، بین سبزوار و نیشابور؛ «بالور» و «بهلور» در مزینان؛ «بالوک» (۶، ۳۰، ۳۳)؛ «بالیک» و «بلیک» در بهرود، از توابع سبزوار؛ «بَلور»، «بال» و «بلیجه» در بید، رامشین از توابع سبزوار؛ «بَلی» و «بِلی» در هاشمسا، از توابع سبزوار و «بِلیک» در خراسب، از توابع سبزوار (۱، ۶، ۳۰، ۳۳).

در دو ناحیهٔ نزدیک به خراسان، یعنی دامغان و سمنان نیز به ترتیب دو اصطلاح بسیار مشابه «والو» و «واریه» رواج دارند (۶، ۳۳). گونه‌های دیگری از «بالوک» به‌صورت «وَرّیک» در تویسرکان (۱)، به‌صورت «بالوک» در کردستان (۶، ۳۰) و به صورت‌های «بریغ»، «باریغ»، «بلیغ» در گلپایگان مرسوم هستند (۱، ۶، ۳۰، ۳۳).

در سایر نواحی جغرافیایی ایران نیز واژگان بسیار متنوع و

البته ناهم‌ریشه‌ای رواج دارند: چند اصطلاح گوگ، گوک، گوکه و گوجه در بخش‌هایی از ایران گروه دیگری از پراکندگی جغرافیایی این اصطلاحات را تشکیل می‌دهند؛ برای نمونه در شیراز اصطلاح «گوک» و در فین کاشان اصطلاح گوجِه به‌کار می‌رود (۱، ۶). در حوزهٔ جغرافیایی گیلان نیز با چند اصطلاح مختلف روبه‌رو هستیم؛ ظاهراً «کولَه میسک» به‌طور عام‌تر و فراگیرتری در گیلان رواج داشته است (۶، ۳۱، ۴۱) و اصطلاح «کولیه چم» خاص ناحیهٔ تالش بوده است (۶).

بر این اساس، علی‌رغم آمیختگی بیش از حد حوزه‌های زبانی و گویشی که کار ترسیم مرزهای هم‌گویی (isoglasses) و مرزهای گویشی (dialect boundaries) را دشوار می‌کند، می‌توان هفت حوزهٔ جغرافیایی-گویشی (شش حوزهٔ مشخص و یک حوزهٔ فرعی) برای کاربرد اصطلاح زگیل و معادل‌های بومی آن تعریف کرد: ۱. حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی دستهٔ شرقی که امروزه اکثراً بیرون از ایران و در دو کشور افغانستان و تاجیکستان قرار گرفته (ناحیهٔ رواج «آزخ»)؛ ۲. حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی غربی، از خراسان و سمنان تا کردستان (ناحیهٔ رواج «بالوک»)؛ ۳. حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های شمال شرقی (ناحیهٔ رواج «گوجه»)؛ ۴. حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های شمال شرقی (ناحیهٔ رواج «توته»)؛ ۵. حوزهٔ گویش‌های گیلانی؛ ۶. حوزهٔ بسیار متداخل و گستردهٔ گویش‌های ترکی (ناحیهٔ رواج «زگیل»)؛ ۷. سایر نواحی کوچک‌تر زبانی و گویشی.

نتیجه‌گیری:

در منابع پزشکی ایران، واژگان مرتبط با زگیل به دو خانوادهٔ اصلی زبانی-گویشی، یک دسته از اصطلاحات پراکنده و هفت گروه جغرافیایی تقسیم می‌شوند. هریک از این خانواده‌های زبانی را می‌توان با یکی از خرده‌فرهنگ‌های پزشکی دیرین ایرانی مرتبط دانست. با رده‌بندی واژگان مرتبط با زگیل و شناخت نقش آن‌ها می‌توان اصطلاح زگیل و معادل‌های بومی آن را یکی از مهم‌ترین شاخص‌های شناخت و ارزیابی قوم‌پزشکی هر ناحیه از ایران دانست. با توجه به تحولات زبانی و دوری یا نزدیکی از واژگان اصیل می‌توان رده‌بندی دیگری را پیشنهاد کرد که خود می‌تواند دیرینگی نظام قوم‌پزشکی هر ناحیه جغرافیایی از ایران را روشن کند.

References:

1. Dehkhoda AA. Dehkhoda Dictionary. Tehran: University of Tehran; 1998. [In Persian].
2. Available from: http://vrc.sbmu.ac.ir/index.jsp?pageid=48603&p=1
3. Sadr Ashkevari SH, Attarkhataie H. Prevalence of hand, foot and facial warts amongst the 6-17 years-old students of Rasht. Journal of Guilan University of Medical Sciences. 2000 Apr 10;9(35):53-7.
4. Tirgar TS, Hajian K, Seifollahpour LZ. Warts disease in sclap, face and extrimities in guidance school girls (BABOL; 1999-2000). Journal of Babol University of Medical Sciences. 2003;5(20):42-45.
5. Golpour M. Assessment of the frequency of all kinds of cutaneous warts in school age male students in Behshahr in 2003-2004. Journal of Mazandaran University of Medical Sciences. 2007 Mar 10;17(57):88-93.
6. Nasrollahi Z. The Encyclopedia of Iranian Folklore [Wart]. Tehran: The Center for the Great Islamic Encyclopedia; 2016. Vol.4. P:742-744. [In Persian].
7. Al-Akhawyni Bokhari R. *Hidayat al-Muta`allimin fi al-Tibb.* Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad; 1992. [In Persian].
8. Ibn al-Balkhī' A. *Fārsnāma*. Edited by Strange GL, Nicholson RA. Tehran: Asatir; 2006. [In Persian].
6. Fekripour K. The Study of a Special Feature (Warts/ Moles) on Some of the Parthian Coins. Cultural Heritage Records Studies. 2017;2(1):67-82.
10. Avicenna. *Al-Qanun fi al-Tibb* (The Canon of Medicine). Beirut: Dār Ihyā` al-Turāth al-Arabī. 2005. [In Arabic].
11. Fīrūzābādī M. *Al-Qāmus al-Muḥīṭ*. Beirut: Dār al-Kutub al-Ilmīyah; 1995. [In Arabic].
12. Jamali Yazdi M. *Farrokhnameh*. Edited by Afshar I. Tehran: Amirkabir Publications; 2007. [In Persian].
13. Sepehrfar H. Traditional medicine in Piranshahr. Tehran: Payam-e Baharestan; 2011. Vol.2, P: 137-150. [In Persian].
14. Jebraeili R, Rezaei K, Matourianpour H, Moradi L, Meshkat M, Tarahi M. The effect of *Clove bud*, *Nigella, Salix alba* and *Olive oil* on wart treatment in comparison with conventional treatment. Yafteh. 2007;9(33):73-80.
15. Motahhari-Nik SM. Evaluation of herbal treatments for warts and their comparison with conventional medicine treatment. The First International Congress of Complementary and Alternative Medicine, Mashhad University of Medical Sciences. 2015. Available from https://www.sid.ir/Fa/Seminar/ViewPaper.aspx?ID=86450.
16. Yazdi EG, Minaei MB, Dabbaghian FH, Ardakani ME, Rastegari SM, Yazdi AG. Evaluating wart and its treatment, from the viewpoint of Iranian traditional medicine. Quran and Medicine. 2013 Oct;2(1).
17. Harawi M. *Al-Abnyia 'an Haqa'iq al-Adwiya*. Tehran: Written Heritage Research Center; 2004. [In Persian].
18. Jones A. Larousse dictionary of world folklore. Translated by Ahamd-Soltani M. Tehran: Rouzegar Publication; 2010. [In Persian].
19. Arianpour Kashani M. Indo-European roots of Persian language. Isfahan: Isfahan University Jihad; 2005. P:547. [In Persian].
20. Asadi Tusi A. *Loghat-e Fors* (Khorasani Persian dictionary). Edited by Eghbal A. Tehran: 2005. [In Persian].
21. Tabrizi MH. *Borhān-e Qāṭe* (Conclusive Proof, A Persian dictionary). Tehran: Amirkabir Publications; 1956. [In Persian].
22. Hassandoust M. Etymological Dictionary of Persian Language. Tehran: Academy of Persian Language and Literature; 2014. [In Persian].
23. Nafisi AA (Nazim al-Atibba). *Farhang-e Nafisi* (Nafisi's Dictionary). Tehran: Khayyam; 1964. [In Persian].

24. Ghamari Bukhari H. Al-Tanvir. Edited by Emam MK. Tehran: Institute of Medical History Studies, Islamic and Complementary Medicine, Iran University of Medical Sciences; 2008. [In Persian].
25. Jurjani SI. *Zakhireye Khwarazmshahi*. Qom: Institute of Natural Medicine Rehabilitation; 2012. [In Persian].
26. Yusufi Harawi Y. *Tibb-e Yousefi*. Tehran: Institute of Medical History Studies, Islamic and Complementary Medicine, Iran University of Medical Sciences; 2003. [In Persian].
27. Jozani N. La beauté menacée: Anthropologie des maladies de la peau en Iran (d'après des entretiens réalisés à Téhéran en 1983 et 1986). Teheran: Institut Francais de Recherche en Iran (IFRI); 1994.
28. Dalvand HR. History of anthropology and culture of the Iranian people in the Pahlavi era. Tehran: Publications of the Research Institute for Cultural and Social Studies; 2019. [In Persian].
29. Safinejad J. Monograph of Talibabad. Tehran: Institute of Social Studies and Research; 1964. [In Persian].
30. Shakourzadeh E. Beliefs and customs of the people of Khorasan. Tehran: Iranian Culture Foundation; 1965. [In Persian].
31. Payandeh M. The rituals and beliefs of Gil and Dilam. Tehran: Iranian Culture Foundation; 1976. [In Persian].
32. Hassandoust M. Comparative-Thematic Dictionary of Modern Iranian Languages and Dialects. Tehran: Academy of Persian Language and Literature; 2010. [In Persian].
33. Ghassemlou F.(editor). *Payam-e Baharestan* (Special Issue on History of Medicine). 2011. Vol.2, Appendix No.13. [In Persian].
34. Janebullahi MS. Traditional and folk medicine of the Iranian people, from an anthropological point of view. Tehran: AmirKabir Publications; 2011. [In Persian].
35. Karimi A, Ja'fari M (Ghanavati) (editors). The Encyclopedia of Iranian Folklore. Tehran: The Center for the Great Islamic Encyclopedia; 2013. [In Persian].
36. O`Grady W, Dobrovolsky M, Aronoff M. Contemporary linguistics: An introduction. Translated by Darzi A. Tehran: Samt Publications; 2007. [In Persian].
37. Jafari Dehaghi M. Dialectal words in Persian medical texts. Ayene Miras Publications. 2009;45:69-82.
38. Zarshenas Z. An introduction to Iranian studies. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. 2012. [In Persian].
39. Natelkhanleri P. Historical grammar of Persian language. Edited by Mustasharnia E. Tehran: Tous Publications. 1993. [In Persian].
40. A'zami Sangsari CHA. Treatment of diseases and wounds in Sangsar. Art and People. 1971;119-120:55-66.
41. Boshra M. Traditional medicine of the people of Gilan (Gile experience). Rasht: Nashre Farhange Ilia; 2010. [In Persian].
42. Rezaei NourAbadi A. Folk medicine and treatment among the Lak people. The Whisper of Culture. 2007;5-6:71-84.
43. Ravaghi A. Persian dialects and texts (Part 1). Name-ye Andjoman. 2003;10.